

نقد صوفی به روایت ملاصدرا

هادی وکیلی*

صدرالمتألهین شیرازی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و دانشمندان کشور ایران اسلامی بلکه تمام عالم اسلام از شرق تا غرب است. این حکیم نبیل و فرزانه بی‌بدیل در تمام عمر عزیز خود به تعلیم و تعلم و تالیف و تصنیف آثاری گرانبها و ارزنده در زمینه‌های گوناگون فلسفه و حکمت، سیر و سلوک عقلی، عرفان نظری و تفسیر قرآنی مشغول بود. با وجود این، معتقد به باورهای دینی و معنوی، پایبند به تکالیف و ریاضات شرعی، متنسک به مناسک دینی و متخلق به اخلاق الاهی بود. وی همانند پیشینیان گرانقدرش یعنی ابن‌سینا، شیخ اشراق، ابن‌عربی و میرداماد، از مفاخر ملی - اسلامی و از الطاف جلیه ربانی به جامعه بشری و اسلامی به‌شمار می‌آید.

صدرا، عرفان و تصوف حقیقی و راستین را باور داشته و در نشر آرا و مقاصد شامخ عارفان و صوفیان بزرگ اسلام سخت‌کوش بوده است؛ اما درعین‌حال، او همچون استادان نامی خود مانند شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی در قید و بند سنت‌های رایج خانقاهی و رسوم ظاهری طایفه صوفیان و سلاسل رسمی و غیررسمی آنان نبوده است.

*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

وی با آن‌که از صوفیانی مشهور همچون حلاج و بایزید نام می‌برد و از آنان به بزرگی یاد می‌کند، ولی هم پیش از آنان در بحث و فحص علوم رسمی بویژه فلسفه، تبحر و توغل داشت و هم ظاهر شریعت را بیش از آن‌ها پاسداری می‌کرد؛ همچنین با آن‌که بارها به ابن‌عربی، مولوی و غزالی ارجاع و اشاره دارد، ولی به مانند آن‌ها، فلسفه و فیلسوفان را مورد تاخت و تاز و قهر و جرح قرار نداد و درعین تبعیت از رسول (ص)، از آل رسول و اهل بیت گرامی‌اش پیروی می‌کرد.

یکی از آثار گرانبها و درعین حال نغز و نویدید صدرالمتألهین، رساله «کسر اصنام الجاهلیه» است که در رد تصوف دروغین و نکوهش صوفیان نادان، ظاهرگرا و ریاکار به نگارش درآمده است. درواقع ملاصدرا در این رساله، بررسی و تحلیل آسیب‌شناسانه معتقدات، باورهای نظری، الگوهای رفتاری، مواضع عملی طایفه صوفیان قشری و دروغین و به تعبیر خود وی، «جاهلان مدعی» را وجهه همت خود قرار می‌دهد؛ البته در برخی مواضع به‌طور تلویحی به نقد برخی آرای متکلمان نیز می‌پردازد.

همان گونه که از نام رساله پیداست، هدف ملاصدرا، شکستن بت‌های عقیدتی و عملی این دسته از صوفیان است که عامل گمراهی و انحراف طوایف بسیاری از عوام و حتی خواص به‌شمار می‌آیند. تعبیر بت شکنی همان گونه که برخی از صدراپژوهان نیز بدان اشاره کرده‌اند، «بت شکنی‌های فرانسیس بیکن، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیس و معاصر ملاصدرا را به یاد می‌آورد. وی در کتاب‌های فرزند مذکر زمان، تفسیر طبیعت، پیشرفت دانش و ارغنون نو، با دقت و مهارت، بت‌های نادانی بشر را - که به عقیده وی، مانع پیشرفت علم و فلسفه هستند - شناساند و با جرات و صراحت به شکستن آن‌ها پرداخت. هشدار داد که تا این بت‌ها، یعنی آرا و عقاید نادرست از ذهن‌ها زدوده نشود، علم و فلسفه پیشرفتی نخواهد کرد».

در مقاله حاضر کوشش خواهیم کرد تا نقدهای ملاصدرا را بر این طایفه از صوفیان که خود وی آن‌ها را جهله صوفیه می‌نامد، یکایک آورده و توضیح دهیم.

نقد ۱) خودبزرگ‌بینی صوفی‌نماها

ملاصدرا از گروهی ساده‌اندیش، خام و سطحی یاد می‌کند که نه در علم و عرفان دستی دارند و نه در عمل و ایمان پایمردی نشان می‌دهند و درعین حال همنشین پسرکان، مغیجگان و سفیهانند و کاری جز استماع به تغنیات و دلمشغولی به آلات لهو و لعب و در نتیجه به

فراموشی سپردن رسالت‌های انسانی و مسئولیت‌های دینی و اجتماعی ندارند و با این حال، ادعای معرفت مغیبات و مکاشفه معنویات و وصول به حضرت معبود و رویت جمال احدی می‌کنند.^۲

اینان با چشم حقارت به عالمان می‌نگرند و چه بسا صاحبان حرف و صنایع، ترک کار و دیار کرده، مدت زمانی را به حشر و نشر با این طایفه سپری می‌کنند و سخنان بی‌اساس و پایه آنان را تلقی به حسن و قبول می‌کنند. این طایفه هم، چنان با این کسان سخن می‌گویند تو گویی پیامبرانه از وحی می‌گویند و از غیب مکتون خبر می‌دهند. هم اینان به تحقیر عابدان و عالمان می‌پردازند. عابدان را به اجیرانی مانند می‌کنند که خود را در طلب سعادت به تعب و زحمت می‌اندازند و عالمان را محجوبانی می‌دانند که از شهود حق محرومند و به جای وصول به ساحت قدس ربوبی، به ذکر حدیث از جانب خدا بسنده می‌کنند و در مقابل دیگران، ادعای وصول و تقرب به حق می‌کنند؛ درحالی‌که آنان در واقع از فاجران، منافقان و دروغگویان به شمار می‌روند و از دید اهل حق و ارباب دل در زمره جاهلان و تیره‌بختان قرار می‌گیرند. از این رو که هیچ یک از این مدعیان دروغین، نه از علمی منظم برخوردارند و نه از دلی مراقب، نه عملی تهذیب یافته ذخیره کرده‌اند و نه اخلاقی تادیب شده. آن‌ها جز از هوا و هوس شیطانی خویش و همنشینی با زیانکاران و هوسبازان بهره‌ای ندارند.

دلیل همه این‌ها آن است که آنان اسیر صورت و قالب خیالی امور هستند و در اسرار و حقایق امور کندوکاو نکرده‌اند و از موازنه میان عالم شهادت و عالم غیب بی‌خبرند. اینان نه چیزی از حقیقت ایمان به خدا و صفات و آیاتش می‌دانند و نه از کتب و رسل و روز قیامت درکی عمیق دارند. اینان تقلید دیگران را خواهندند و گمراهی آن‌ها را می‌جویند.

گاه بعضی از اینان ادعا می‌کنند که اعمال ظاهری ما ارزش و فضیلتی نداشته و تنها شیدایی دل است که ملاک ارزش‌گذاری محسوب می‌شود. آنان مدعی‌اند که قلوبشان در گرو محبت دوست و گرفتار و واله عالم قدس است؛ درحالی‌که در همان حال سرگرم دنیا و شهوات آن هستند. معتقدند که همراهی با شهوات و ارتکاب معاصی و گناهان، آنان را از راه حق باز نمی‌دارد؛ زیرا آن‌ها در پیشگاه حق از مقریانند. آنان خواسته یا ناخواسته، دانسته یا نادانسته، رتبه خویش را در واقع از انبیای بزرگ الهی نیز بالاتر می‌بینند که حتی خطایی

کوچک و لغزشی اندک را مانع تقرب به حق می‌دانستند و بابت آن، سالیانی را به آه و حسرت و اشک و توبه، می‌گذراندند.

نقد ۲) تقدم علم و معرفت بر ریاضت

یکی از عوامل اصلی به بیراهه رفتن و سقوط این گروه در ورطه گمراهی و توهم، این است که این گروه پیش از آن‌که مبانی اعتقادی خویش از قبیل علم به خدا، صفات، افعال، کتب، رسل، روز معاد، معرفت نفس، مراتب علم و عمل آن و طبقه‌بندی و تشخیص اعمال مقرب و مبعد را اتقان و احکام کنند، به مجاهده، چله‌نشینی، صوفی‌گری، خرقه‌پوشی و سپس تصدی مقام ارشاد و هدایت دیگران مشغول شده‌اند.^۳

درحالی‌که شرط مجاهده با نفس و ریاضت‌دهی به قوای نفسانی که توشه و مرکب سفر سالک به سوی خدای متعالی است، همین معارف و علم الاهی است.

طی طریقت معنوی و گام نهادن در راه سلوک هم از آن کسانی است که چنین اهلیتی را دارا باشند. به همین دلیل، عمل تقلیدی و اقتدا به صالحان بی‌شک به نجات می‌انجامد و باعث رهایی از عذاب دوزخ و دستیابی به نعمت‌های بهشت خواهد بود. اما نابخردان و ناکاملان با دیدن کسی که در خلوت به سر می‌برد و سخنان شطح‌آمیز می‌گوید و لباس مشایخ و صوفیان به تن می‌کند، گمان می‌برند که وی از اهالی کرامت و اصحاب حال است.

نقد ۳) کرامات و خوارق عادات

به باور ملاصدرا، بزرگ‌ترین عامل گمراهی مردم، عرفان‌جویان و معناگرایان که به بدعت‌گذاری و انحراف از مسیر رشد و صلاح می‌انجامد، همانا ادعای خوارق عادات و اظهار کرامات است که درواقع نوعی شعبده‌بازی و فریب‌کاری و تردستی به منظور فریب فال‌جویان و طلسم‌گریزان و شعبده‌زدگان است.^۴ حتی اگر وقوع چنین اموری از نفوس بدخواه و خبیث هم فرض شود یا نوعی چشم‌زخم است یا شعبده و حيله یا عملیاتی با جلوه‌های ویژه که هدفش تاثیرگذاری بر ضعیفان زودباور یا نادانان خوش‌باور است یا ناشی از استدراجاتی است که دیر یا زود، مدعیان دروغین را گرفتار خود خواهد کرد.

متأسفانه هیچ یک از این خوش‌باوران کوتاه‌بین خیر ندارند که ظهور این قبیل امور غریب و به ظاهر شگفت‌آور از چنین نفوس خبیثی اگر مبتنی بر اعمال نیک و تهذیب شایسته صفات اخلاقی و رعایت آداب و قوانین شرع نباشد، گواه روشن گمراهی، دروغ و اسارت خیال این

کسان است؛ زیرا اظهار خوارق عادات از این گروه چیزی جز شر و فتنه و وبال نیست و زبانی کشنده دربردارد که دین و دنیای آدمیان را به باد می‌دهد.

به همین جهت، برخی نشانگان معنوی و واردات غیبی که در اوایل سلوک و مجاهده به سالک دست می‌دهد، اگر با برهان الهی و عنایت خاص ربوبی و منطق راستین مورد تایید قرار نگیرد، حالت عجب، غرور، قساوت قلب و سرکشی را در پی دارد.

بیشتر این قبیل به اصطلاح کرامت‌ها و خارق عادت‌ها به راهبان، کاهنان و هندوها دست می‌دهد که با آن که بر اثر پاره‌ای ریاضت‌ها و رهبانیت‌های سخت‌کوشانه و فرساینده پدیدار می‌شود، ولی خود نشانه گمراهی از مسیر حق و اعتدال است؛ زیرا این قبیل ریاضت‌ها، بدعت‌آمیز و شهرت طلبانه است. البته جاهلان صوفی‌نما حتی از دستیابی به این قبیل موقعیت‌های معنوی هم محرومند؛ زیرا آنان اساساً اهل ریاضت، مجاهدت، خلوت و عزلت - چنان‌که در دیگر ادیان و آیین‌های عملی مرسوم است - نیستند.

به طور کلی آسیب‌شناسی جریان صوفی‌نماهای جاهل از دیدگاه ملاصدرا، تصوف پژوهان را به وجود خصلت‌هایی معتقد می‌کند که می‌توان در چارچوب نشانگان بالینی و به عنوان معیارهای نظری و عملی برای تحلیل رفتار و شخصیت این گروه از تصوف مسلکان از آن‌ها بهره برد.^۵

این نشانگان بالینی عبارتند از:

۱. فقدان لطافت روحی و فکری
۲. لذت‌گرایی و شهوت‌طلبی
۳. علم‌گریزی و معرفت‌انکاری
۴. عبادت‌گریزی یا سهل‌انگاری عبادی
۵. فقدان سیستم‌گرایی

اکنون به توضیح یکایک این نشانگان می‌پردازیم:^۶

۱. فقدان لطافت روحی و فکری

تردیدی نیست که هر انسانی ذاتاً از دو گوهر نفس نورانی و حسد ظلمانی قوام یافته است. خصلت نفس، فعالیت، علم‌جویی و سبکبالی است و خصیصه جسم، انفعال، نادانی و گرانبالی. بدیهی است غفلت از این تنویت و لوازم و تبعات ناشی از آن‌ها به معنای نادیده‌گرفتن نقش

موثر و نافذ و کلیدی لطافت روحی و انعطاف پذیری نفس در قبول نقوش و خطوط علمی و استعداد ذاتی بشر به حسب قوای نفسانی برای دریافت تجلیات الاهی و قدسی است.

۲. لذت‌گرایی و شهوت‌طلبی

یکی از ویژگی‌های بارز صوفی‌نماهای مورد بحث ملاصدرا، اشتغال به لذات پست دنیوی، ارتباط با سلاطین و امرای زمان و همنشینی با سهل‌انگاران و شریعت‌شناسان است که نه حلال و حرام را باز می‌شناسند و نه فرصت مفت‌خواری را اگر پیش آید، رد می‌کنند. اهل حق می‌دانند که هیچ خطایی از انسان سر نمی‌زند، مگر آن‌که به همان اندازه از کمال بازمی‌افتد و از اتصال به فیض‌های علمی نازل از مبدأ فیض محروم می‌شود. بنابراین کسانی که عادت و خط مشی زندگی‌شان اشتغال به لذات و شهوات است، چگونه می‌توانند به مقام عارفان الاهی و عالمان ربانی برسند و دل خویش را محل قبول حقایق ربوبی و تابش انوار معارف الاهی بدانند؟

۳. علم‌گریزی و معرفت‌انکاری

به اعتقاد صدرا، گریز از علم و عقلانیت و دانش و انکار مراتب و مدارج معرفت از دیگر ویژگی‌های این گروه صوفی‌نماها است؛ البته منظور از علم، علمی است که وجه کمال و عامل امتیاز و ارتقای بشر از مرتبت حیوانی به درجه فرشتگان مقرب الاهی است، نه هر علمی؛ زیرا بسیاری از علوم و فنونی که عالمان علوم رسمی و رایج بدان‌ها اشتغال دارند، از قبیل حرف و صناعات است. اما علمی که در آخرت سودمند است و عالمان آخرت‌اندیش بدان رومی‌کنند و عالمان دنیاطلب از آن می‌گریزند، همانا معرفت خدا و صفات و افعال و کتب و رسل و روز معاد و علم نفس و روش استکمال آن و ارتقای آن به ملکوت و معنویت است.

همچنین علوم شرعی از قبیل فقه، اصول، تفسیر، رجال، درایه و مانند آن‌ها هم که فهم بشریت و آموزه‌های عالی دین بر آن‌ها ایستاده می‌یابد، مورد بی‌مهری این گروه صوفی‌نما قرار می‌گیرد و با حربه «علم عشق در دفتر نباشد»، چه بسا محل تاخت و تاز و تحقیر ایشان واقع می‌شود.

آنان با طرح تعابیری از قبیل «علم حجاب است» و «عالمان دورافتادگان از ساحت الاهی‌اند» و امثال این سخنان، صریحاً به اعراض از علم، حکمت، عالمان و حکیمان پرداخته‌اند.

درحالی که اینان که خود را در معرض تعلم هیچ گونه علم و صنعتی قرار نداده و نمی دهند، چگونه به خود اجازه داوری درخصوص علم و عالمان می دهند؟

۴. عبادت‌گریزی یا سهل‌انگاری عبادی

از دیدگاه ملاصدرا، کمالات علمی فقط از طریق ریاضت‌های شرعی و مجاهدات مشروع دینی و حکمی و با شرایطی خاص امکان‌پذیر می‌گردد و افراد معدودی موفق به طی طریق این ریاضت‌ها می‌شوند. انسان در مقام تشبیه به آینه‌ای می‌ماند که می‌تواند تصویر حقیقت امور و مطلوب‌های حقیقی را درخود منعکس کند. و همان گونه که آینه به پنج دلیل: یکی نقصان تصویر شیء، دوم کدورت و عدم شفافیت، سوم فرارگرفتن شیء در مقابل آینه، چهارم وجود مانعی میان شیء و آینه و پنجم هم جهت نبودن و عدم رعایت محازات لازم شیء و آینه، نمی‌تواند چنان‌که باید و شاید تصویر شیء را در خود منعکس کند، جوهر نفس انسانی نیز به دلیل وجود همین آفات نمی‌تواند آن‌گونه که باید و شاید به بازتاب حقایق و معارف بپردازد. این آفات پنج‌گانه عبارتند از:

الف. نقصان ذاتی نفس؛ چنان‌که در نفوس سفیهان و کودکان می‌بینیم که به دلیل نقصان فطری نفوسشان و به فعلیت نرسیدن قوای ادراکی‌شان با ریاضت‌ها و مجاهدت‌های نظری، عملی، دینی و عقلی بیگانه هستند و از انعکاس علم و معارف در آن‌ها اثر و خبری نیست.

ب. کدورت و خباثت نفوس آنان بر اثر معاصی و بیروی شهوات که صفا و جلای قلبی آنان را ستانده و آنان را از شهود حقیقت محروم کرده است. بی‌تردید هر معصیتی که انسان مرتکب می‌شود، موجب زیان و نقصانی است که با هیچ ترفندی زوال نمی‌پذیرد.

ج. روگردانی از قبله حقایق عالی که سبب می‌شود حتی قلب شخص مطیع صالح، به رغم صفا و جلا، از آشکارسازی حق عاجز بماند؛ زیرا چنین نفسی خود را در مقابل حق و در معرض انوار وی قرار نداده و روبه‌روی کمال مطلوب حقیقی قرار نگرفته است. چنین کسی ممکن است با تمام میل و کمال همت به انجام طاعات ظاهری و اسباب معیشت دنیوی مشغول باشد؛ ولی از آن‌جا که در حقایق حضرت ربوبی و مطالب لطیف الهی، تاملی ندارد و اوقات خویش را مصروف مقاصد عیش و مصالح معیشت شخصی می‌کند، چیزی از حقایق بلند آسمانی در وی متجلی نمی‌شود.

د. وجود حجاب که باعث می‌شود مقلدان فکری راه به درک حقایق نبرند و هرچند در ملکوت آسمان‌ها و زمین غور کنند، به حقیقتی دست نیازند و بین آنان و حقیقت، پرده‌ای ضخیم حایل شود.

ه. جهل به جهتی که آگاهی به مطلوب با آن حاصل می‌شود؛ زیرا طالبان علم نمی‌توانند به کشف مجهول نایل شوند، مگر آن‌که معلومات خود را چنان ترتیب و نظام بخشند که به مطلوب دست یابند؛ زیرا مطلوب‌های نظری انسان، فطری و بدیهی‌التصور نیستند و فقط از طریق شبکه‌ای در هم تنیده و به هم پیوسته از معلوماتی که قبلاً حاصل آمده است، به دست می‌آیند. درواقع هر علمی پیوسته از طریق به هم پیوستگی دو علم دیگر به گونه‌ای ویژه، حاصل می‌آید. بنابراین اگر کسی به اصول و مولفه‌های بنیادین تحصیل علم و نیز کیفیت و شرایط اقتران و ازدواج عناصر اصلی با یکدیگر، جهل داشته باشد، دستیابی به نتیجه مطلوب و علم موردنظر، مقدور وی نخواهد شد.

این‌ها اسباب و عوامل بازدارنده نفوس انسانی از شناخت حقایق امور و دستیابی آن‌ها به مطالب موردنظر است که تا از میان برده نشود، راه به سوی معارف و حقایق مسدود است؛ و گرنه هر قلبی فطرتاً صلاحیت درک حقایق را دارد. زیرا موجودی ملکوتی و نورانی است و همین خصلت شریف است که جوهر انسانی را از دیگر جواهر عالم، مجزا و ممتاز می‌سازد. این همان امانت سنگین الهی و همان فطرت ولادی بشری است که در آیات و روایات به آن اشاره شده است و وساوس شیطانی آن را فرامی‌گیرد و آدمی را از نگاه به ملکوت بازمی‌دارد. این همان قلبی است که گسترده‌تر از پهنه آسمان و زمین است و حق تعالی می‌تواند در آن بگنجد.

با این توضیحات آشکار می‌شود که مرتبه علم و معرفت - که فضیلت انسان و برتری وی بر دیگر خلائق و مقام نبوت، امامت، شیخوخت، مناظ سعادت و ملاک منزلت تنها با آن حاصل می‌آید - فقط در شرایطی خاص دست‌یافتنی است. بنابراین اگر شخصی شرایط موردنظر را نداشته باشد یا موانعی که به عنوان عامل بازدارنده از آن‌ها یاد کردیم، در کار وی باشد، صلاحیت شیخ و پیربودن برای دیگران را نخواهد داشت.

ملاصدار تردیدی ندارد که اکثر کسانی که در زمان وی در مقام خلافت و ارشاد قرار گرفته و بر مسند تصفیه باطن و دستگیری از مریدان و شاگردان تکیه زده‌اند، واجد همه موانع

پیش گفته بوده و در مسیری ضد علم و معرفت ره می سپردند.^۷ این‌ها با دعاوی باطلی از قبیل این که علم حجاب است، خداوند از عبادات ما بی‌نیاز است و این که شریعت برای اهل حجاب است نه واصلان و حکم پوسته را دارد که برای دستیابی به مغز اسرار باید شکافته شود و این که فلان پیر بارها با خدا در گفت‌وگو بوده است و سخنانی از این قبیل، به خودستایی، عوام‌فریبی، مریدپروری و بازارگرمی پرداخته‌اند. به باور ملاصدرا همه یا اکثر این قبیل ظاهر‌فریبان، جاهلان احمقی هستند که نه از شیوه‌های معرفت و ارشاد باخبرند و نه از روش‌های عملی استکمال و استقامت نفس در مسیر سلوک آگاهند. اکثر اینان، باب ادراک، معارف و علوم را مسدود ساخته‌اند، به این گمان که طالب سالک را به طرف مبدأ فیاض توجه دهند؛ درحالی که خود توجه ندارند که انزوای کامل قوای عقلانی، وهمی و خیالی ممکن نیست و کنارنهادن آن‌ها از مقتضای فعلشان، به خیال‌پردازی و تشویش نفس که عین ضلال و اضلال و محض ظلم و وبال است، می‌انجامد.

نقد ۴) اذکار و اوراد

به اعتقاد ملاصدرا، از جمله الفاظ مشترکی که اجمال و ابهام آن، بسیاری را به مغالطه و سوء تفاهم دچار کرده، همین لفظ ذکر و ذکرگویی است که در آیات و روایات از آن به بزرگی و فخامت یاد شده است.^۸

می‌دانیم که هدف حقیقی از ذکر، شناخت حق تعالی و تنبه و هشجاری به حقیقت نفس و عیوب و آفات احوال و اعمال آن و نیز شناخت و آگاهی از الهام‌های الهی و چگونگی دفع وساوس و خواطر شیطانی و جلب بوارق و واردات رحمانی و درواقع ابزاری برای اظهار عبودیت و شکر و سپاس و رضامندی از قضا و قدر الهی و شناخت پستی دنیا و مخاطرات اخروی است.

بر اهل معرفت پوشیده نیست که ذکر محمود و ممدوح در شرع و عقل همین شناخت حق تعالی و صفات او و معرفت به نفس و خصال آن است که در روایات از هزار رکعت نماز و تشییع پیکر هزار مومن و حتی قرائت قرآن برتر شناخته شده است.

ولی متأسفانه صوفی‌نماها با سوء استفاده از این واژه، راه ذکر حقیقی را کج کرده و مسیر آن را منحرف ساخته و با تاکید و اکتفا بر مجموعه‌ای از اصوات و حروف و نقل قصص و حکایات و شطح و طامات، مفهوم ذکر را به مضیفه و تنگنا برده‌اند.

از این رو عادت بیشتر صوفی‌نماها و واعظ‌تمایبان در این زمان، استفاده از مزخرفات شعری است که در آیات و روایات از آن نهی شده است؛ ولی مجلس این گروه، عمدتاً از اشعار مربوط به وصف عشق و جمال معشوقان، دقایق صورت و اندام آنان، توصیف لذت وصال، الم فراق و مانند این‌ها پر است. شنوندگان چنین مجالسی هم کسانی جز سفیهان و عوام - که دل‌هایشان سرگرم مشتتهیات نفسانی و آلوده به گرایش‌های هوس‌آلود است - نیستند. طبیعی است که نتیجه چنین مجالسی که به نام محبت‌الاهی و عبادت دینی برگزار می‌شود، چیزی جز تحریک تمایلات پست نفسانی و تخریب تعادل‌های روانی نخواهد بود.

نقد ۵) شطحیات

ملاصدرا سخن خود را با بطلان شطحیات متصوفان و زیان استماع آن برای مسلمانان آغاز می‌کند.^۱ ایشان شطح را بر دو نوع می‌داند: نوعی عبارت است از دعاوی عریض و طویل درباره عشق به خدا و وصال او که به ترک اعمال ظاهری و عبادات بدنی و چه بسا به ادعای اتحاد با خدا و ارتفاع حجاب و مشاهده دیداری و مخاطبه رودررو بینجامد. این مدعیان خود را به حسین حلاج متشبه می‌کنند که دعوی «انا الحق» کرد یا بایزید بسطامی که فریاد «سبحانی، سبحانی، ما اعظم شأنی!» سر داد. صدرا با تأکید می‌گوید که زیان این‌گونه سخنان برای عقاید عوام، زیانبارتر از سم‌های مهلک است. وی با آن که در این مقام چیزی از حلاج نمی‌گوید و در موردش سکوت اختیار می‌کند، ولی می‌کوشد بایزید را به گونه‌ای تیرئه کند. صدرا می‌گوید: اولاً معلوم نیست او چنین سخنی گفته باشد؛ ثانیاً اگر هم گفته، در مقام حکایت از خدای متعالی بوده است؛ چنان‌که یک‌بار شنیدند که می‌گفت: «اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی» که مسلماً از روی حکایت به زبان آورده است.

نوعی دیگر از شطحیات، کلماتی است که به ظاهر خوشایند و دلپذیرند، ولی نامفهومند و در لباسی هول‌آور، مفهومی بی‌فایده دارند؛ بنابراین باعث تشویش خاطر و دلمشغولی می‌شوند، مگر این‌که آن‌ها را بر معانی خاصی حمل کنیم که از نظر گویندگان آن‌ها هم مفهومی ندارد و تنها از سر خبط عقلی و آشفته‌گی خیال می‌تواند صادر شده باشد.

و گاه همین تعابیر از قبیل «طامات» است که عبارتند از منصرف‌ساختن الفاظ شرعی از معنای ظاهری آن‌ها به مفاهیمی باطنی که معمولاً به ذهن خطور نمی‌کند؛ چنان‌که باطن‌گرایان

در تاویلات خویش چنین می‌کنند. این کار، هم شرعا حرام است و هم عقلا ممنوع؛ اما این‌که به لحاظ عقلی این کار ناروا و ممنوع است، از این جهت است که عوالم هستی با یکدیگر انطباق دارند و نشأت کون با یکدیگر محازی هستند و همان طور که فرقه‌هایی از قبیل «حشویه» و «کرامیه» با یک چشم به احکام می‌نگرند و فقط بر ظواهر بسنده می‌کنند و عالم اسرار و معدن انوار را مورد انکار قرار می‌دهند، باطنیه نیز در احکام و آداب ظاهری، سهل‌انگاری کرده، عمل به شریعت حقیقی اسلام را ترک کرده و بی‌اعتنا از کنار آن می‌گذرند. هر دو طایفه، تک‌نگر هستند؛ یعنی یکی با چشم راست و دیگری با چشم چپ می‌نگرد؛ درحالی‌که محقق عارف و بینای همه‌نگر با هر دو چشم به جهان اشیا می‌نگرد و بدین ترتیب، نه در تنگنای نگره حشویه یا باطنیه یا اشعریه یا معتزله قرار می‌گیرد و نه اسیر تک‌نگری دهریه و طباعیه یا جاهلان و عامیان می‌شود.

و اما این که به لحاظ شرعی این کار حرام است، به این دلیل است که اگر الفاظ شرعی بی‌هیچ دستاویزی از صاحب شرع یا ضرورتی عقلی از مقتضای ظواهر خود منصرف شوند، دیگر وجهی برای اعتماد به الفاظ نمی‌ماند و دیگر کلام الهی و سخن نبوی سودمند نخواهد بود؛ زیرا از سویی با این معیار، آن‌چه از ظواهر این الفاظ به ذهن‌خطور می‌کند، مورد اعتماد نیست و از سوی دیگر، معانی باطنی هم قابل ضبط، دسته‌بندی و انسجام نیستند.

متأسفانه این‌گونه تاویلات بی‌ملاک و ضابطه از مفسد عظیمی است که صوفی‌نماهای مزبور بدان گرفتار آمده‌اند و باطنیه از طریق آن - خواسته یا ناخواسته - به پیکره شریعت ضربه وارد کرده و آن را منهدم ساخته‌اند و در واقع بازوی شیطان در مخدوش ساختن اسلام و بی‌دینی مسلمانان شده‌اند.

نقد ۶) ترتیب‌گریزی و آداب‌زدایی

ملاصدرا معتقد است همان‌گونه که کسی تا نفسش را تربیت و عقلش را تهذیب نکرده است، حق ندارد به حقایق اشیا نظر کند، کسی هم که جاهل به معالم الهی است، شایسته نیست به نام صوفی یا فقیه یا حکیم نامیده شود.^{۱۰} خدای تعالی به سبب فضل و رحمت و اتمام احسان و عطای خویش، پس از خلق آسمان‌ها و زمین، عده‌ای از برگزیدگانش را به‌سوی بندگانش فرستاد تا آن‌ها را از خواب جهالت و غفلت بیدار کنند.

اما بیداری از این خواب برای کسی ممکن نیست، مگر آن که نفس خویش را با ریاضت‌های شرعی، مجاهدت‌ها، مناسک، عبادات دینی و زهد حقیقی، تربیت کند و مستعد ادراک حقایق و توجه به معارف شود؛ به همین سبب، در زمان قدیم در عهد حکیمان خسروانی و اساطین اسکندرانی به کسانی که نفس بهیمی خود را با شیوه‌های مختلف تطهیر و با ریاضت، از لذت‌طلبی و جهل‌گرایی تهذیب نکرده بودند، اجازه داده نمی‌شد که به آموختن حکمت بپردازند. اکابر صوفیه، بزرگان اهل دل و ناظران به ملکوت اشیا نیز به کسی که به تهذیب نفس نپرداخته بود، هرگز فرصت نظرکردن یا پرسش‌کردن و طلب کشف در این امور را نمی‌دادند.

از این رو، وقتی حکیمان و صوفیان تصمیم می‌گرفتند ابواب حکمت و معرفت را به سوی متعلمان بگشایند و رازهای نهفته باطنی را برملا سازند، پیش از آن با انواع ریاضت‌های روانی و تنی آنان را تربیت می‌کردند و با اقسام تربیت‌های شرعی و حکمی، عقول آنان را پاک و تطهیر می‌کردند تا عروس اخلاق و حکمت در حجله پاک و باصفا و خالی اذهان آنان وارد شود و آرام یابد.

صدرا ضمن اظهار تاسف از این که در این زمان این رسوم و آداب از بین رفته است، چنین عنوان می‌کند که حتی اسم صوفی، فقیه و حکیم بر کسانی اطلاق می‌شود که متصف به ضد این معانی هستند؛ برای مثال، صوفی به کسی می‌گویند که کسانی را دور خود جمع می‌کند و مجلس اکل، شرب، سماع مزخرفات، رقص، پایکوبی و دست‌افشانی برپا می‌کند. نام فقیه را هم به کسی اطلاق می‌کنند که با فتواهای باطل و احکام ناروا، خود را به سلاطین و حکام نزدیک می‌کند. در صورتی که در زمان پیامبر و امامان، نام فقه به مجموعه معارفی از قبیل شناخت خدای متعالی، معرفت طریق آخرت، آفات نفس، احوال قلب و کیفیت تهذیب اخلاق و تحولات اخلاقی اطلاق می‌شده است، نه علم به انواع بیع، خیارات، مکاسب، عقود و ایقاعات. اسم حکیم هم بر طبیب، شاعر، منجم و حتی فال‌بینان کوچک و بازار اطلاق می‌شود؛ در حالی که حکمت، معرفتی است که خداوند آن را خیرکثیر نامیده است.

نقد (۷) برتری معارف بر اعمال

یکی دیگر از مهم ترین نقدهای ملاحظه‌شده بر صوفی‌نماها این است که اساساً در نزد اینان، اعمال و افعال و کلیه شئون و آموزه‌های رفتاری به طور نسبی برتر از معرفت‌های قلبی و علوم و حظوظ نظری تلقی می‌شود؛ درحالی‌که در واقع غایت قصوای عبادات بدنی و ریاضات نفسانی، همانا تحصیل معارف و اکتساب علم است، البته نه هر معرفتی و نه هر علمی؛ بلکه معارف الاهی و علم برهانی که سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی به آن‌ها به سوء عاقبت و هلاک سرمدی می‌انجامد.^{۱۱}

ملاحظه‌شده نتیجه نهایی اعمال و افعال و کنش‌های بشری چه بدنی و چه نفسانی و همچنین نهایت تفکر و فعل و انفعالات نفسانی را معرفت آن نوع آزادی می‌داند که در بند قیدی نیست و دیگر علوم و معارف از آن وام می‌گیرند و بر آن متفرع می‌گردند؛ یعنی علم الاهی و فن ربوبی که درحقیقت مخدوم دیگر علوم و معارف و اصل و بنیاد همه حرف و فنون و صنایع است. به همین ترتیب، حکیم الاهی و عارف ربانی مخدوم همه عالمان و دیگران خادم وی به شمار می‌آیند.

صدرا این مهم را مورد تأکید قرار می‌دهد که برخلاف نظر ظاهر بینان و ساده‌اندیشان، که افعال را بر احوال و احوال را بر علوم ترجیح می‌دهند، روشن‌بینان و ژرف‌اندیشان و روشن‌ضمیران، احوال را برتر از اعمال و علوم را برتر از احوال می‌دانند. در هر حال، علم برترین چیز است. در میان علوم هم، علوم نظری الاهی یا همان «علوم مکاشفه» که با الهام الاهی به دست می‌آید، برتر از علوم عملی یا همان «علوم معاملات» است. در میان خود علوم مکاشفه نیز، معرفت خداوند از همه معارف برتر و عظیم‌تر است و همین علم وسیله نیل به سعادت حقیقی بلکه خودش عین سعادت و خیر حقیقی است.

البته ممکن است این پرسش مطرح شود که احوال و به واسطه آن‌ها، علوم حقیقی برتر از اعمال است؛ درحالی‌که در کتاب خدا و سنت پیامبر همواره بر اعمال تأکید شده است. پاسخ این است که اصولاً اوامر، نواهی، ترغیبات و ترهیبات به امور اختیاری مربوط است؛ درحالی‌که ملکات نفسانی و احوال قلبی، اموری طبیعی‌اند که بدون اختیار از مبدأ فیاض ناشی می‌شوند و همان‌گونه که وقتی طبیب به ستایش دارو می‌پردازد و بیمار را به مصرف آن سفارش می‌کند، برای آن نیست که دارو مقصود بالذات و برتر از سلامتی و شفا است، بلکه

برای این است که دارو به شفا منجر می‌شود، دستورات شرعی نیز به منظور علاج و درمان بیماری‌های قلب است که اغلب مردم از آن بی‌خبرند و از رابطه بین افعال، اخلاق فاضله و پیراستگی از امراض غفلت دارند.

نقد ۸) فرجام نیک و بد

به باور ملاحظه‌دار، در مسیر سلوک‌های نفسانی دو فرجام قابل فرض است و فرجام بد از آن کسانی است که در خصوص خدا، صفات، افعال، کتب، رسل و روز رستاخیز به عقایدی نادرست و مخالف با واقع اعتقاد دارند؛ خواه این اعتقاد را از روی تقلید با باورهای ساده لوحانه کسب کرده باشند و خواه از طریق نظر و استبداد عقلی به دست آورده باشند. پای استدلالیانی که بر سرمایه‌های ناچیز عقلی اعتماد کرده‌اند، سست و چوبین و دلایلشان متعارض و زوال‌پذیر است.^{۱۲}

به نظر صدرا، سوء خاتمت و بدفرجامی گاه از جهت اعتقادات است و گاه از جهت اعمال. آن کسانی که عمری را در راه طاعت و پرهیز از لغزش‌ها و گناهان سپری می‌کنند، از خسران عاقبت و سوء خاتمت در امانند و این بالاترین درجه عارفان است؛ ولی کسانی که اسیر حب ریاست، تعصبات نفسانی، استکبار، شهرت‌طلبی و مردم‌فریبی‌اند، در معرض سوء عاقبت قرار دارند.

سبب بدفرجامی دو چیز است: اولی که اصلی‌تر و موثرتر است، عبارت است از چیره‌شدن اعتقادات تعصب‌آمیزی که از راه کشف و برهان یقینی به دست نیامده و حاصل تقلید، بزرگ‌طلبی و تکبرگرایی است؛ زیرا کسانی که عقاید خود را از اهل مجاهده و افراد کم‌خرد یا نابخرد می‌گیرند و نیز آنان که در تنگنای تفکر محض و تعقل صرف فرومی‌روند و راه به دنیای انوار و اشراقات عالم نبوت و ولایت نمی‌برند، هم دین و اعتقادشان فاسد است و هم فاقد طریق کشف و یقین‌اند و به هنگام مرگ دچار شک و تردید یا جحود و انکار می‌شوند.

دومین سبب، مستولی‌شدن دنیا دوستی و منزلت‌طلبی است که درد و بلایی بزرگ است؛ زیرا موجب ضعف ایمان و در نتیجه ضعف محبت خدا می‌شود. صدرا تاکید می‌کند که محبت، عین معرفت یا مساوی و ملازم با معرفت است و ضعف آن در واقع دلیل ضعف معرفت است؛ البته در عین حال، همصحبتی و معاشرت با اهل و عیال و دوستان و کسب مال و جاه به اندازه

کفایت و ضروت، بدون ایجاد تعلق خاطر دنیوی، از این قاعده مستثنا و به حکم وظیفه دینی چه بسا بایسته باشد.

در پایان این مقال و از باب حسن ختام، پاره‌ای از علامات و نشانگان عارفان حقیقی و دوستان صادق خدا و اوصاف آن‌ها را به روایت صدرالمতالیهین بیان می‌کنیم:^{۱۳}

۱. مرگ دوستی که مستلزم دیدار محبوب ازلی از طریق مکاشفه و مشاهده است.

۲. خلوت طلبی و انس با خدا به همراه مناجات و تلاوت قرآن کریم.

۳. ملازمت در طریق محبوب و تقرب به او با انجام نوافل.

۴. علم دوستی و عالم‌گرایی.

۵. علاقه به علمی از قبیل هیات، علم‌النفس (روان‌شناسی)، علم‌التشریح (کالبدشناسی) و مانند آن که زمینه‌های معرفت به اسرار و لطایف جهان آفاقی و انفسی را فراهم می‌آورد.

۶. مهرورزی به خلق خدا و اظهار محبت و خدمت به مخلوقات عالم که معالیل حق تعالی هستند.

۷. ناچیز شمردن خویشتن در برابر عظمت و جلال محبوب همراه با خوفی نه فقط از خشم و کيفر الاهی که از سرکرنش و خشوع به ساحت ربوبی است.

۸. دعوی‌گریزی و تبری از خودنمایی، خودستایی و خودبینی.

پی‌نوشت‌ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار علم‌الانسان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار علم‌الانسان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار علم‌الانسان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار علم‌الانسان

۱. جهانگیری، محسن: «احوال و آثار و آرای فرانسیس بیکن»، صص ۱۰۷ و ۱۱۷.

۲. «کسر اصنام الجاهلیه»، تصحیح، تحقیق و مقدمه دکتر محسن جهانگیری، صص ۵-۹.

۳. کسر اصنام الجاهلیه، ص ۱۰.

۴. همان، صص ۱۱-۱۴.

۵. همان، ص ۲۴.

۶. همان، صص ۱۵-۲۲.

۷. همان، ص ۲۴.

۸. همان، ص ۴۲.

۹. همان، صص ۴۶ - ۵۰.
۱۰. همان، صص ۵۱ - ۵۵.
۱۱. همان، صص ۶۹ - ۷۸.
۱۲. همان، صص ۹۸ - ۱۰۹.
۱۳. همان، صص ۱۰۳ - ۱۰۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی